

تاریخ تعلیم و تربیت ایران

از قرن هفتم تا قرن دهم هجری

۴

بقلم آقای ذبیح الله صفا

ایسانسبه دانشسرای عالی

۳ — تربیت و تصوف

مادر این مقدمه مختصر بتاریخ تصوف و پیدایش آن در ایران و ذکر دبستانهای گوناگون صوفیه که خود مبعث شیرین و مفصل است نظری نداریم چه این جمله از وظیفه مادر این تحقیق موحز خارج است و فقط در اینجا برای تشجید اذهان و برای روشن ساختن اصل موضوع مقدمه بذکر برخی از اصول میپردازیم و سپس به بحث در اصل موضوع خود همت میگذاریم.

منظور تصوف منظور غائی عرفان و تصوف مانند منظور اصلی فلسفه کشف و طریق وصول بآن حقیقت واقعی عالم خلقت و وصول بمبدأ انوار وجود و اصل هستی است. اما طریق فلسفه را با طریق عرفان معايرتی است. فلاسفه میخواهند از طریق استدلال و منطقی ریاضی و بحث خود را بدان مرکز که هر ذره بسوی آن در تکاپو است برسانند: پس از پست ترین درجات وجود آغاز می کنند و اندک اندک با سیر بحثی و منطقی از حد طبیعت فراتر شده در امور که در پشت حجاب ماده واقع است بی بحث میپردازند و آخر کار بگمان خویش خود را بدان مقام که منظور و مقصود هر جنبنده است میرسانند. این گروه را چون فقط متکی بر منطق عقائد و از راه استدلال بر نردبان حقیقت عروج می کنند احتیاجی بمراد و پیشوا نیست و جز دلیل علمی آنانرا رهبری نتواند بود، در اینجا عاطفه و دل را دستی نیست بلکه تنها پیشرو و قافله عقل خونسرد و استدلال خشک و منطق اثباتی محض است.

دسته دیگری بر رویه استدلالیان به چشم حقاقت بینگرند و آنرا رساننده بشر بسر منزل هستی نمیدانند و انصاف‌رادر این عقیده خود صائبند زیرا تحقیق از نظر فلسفی، در امور و خصوصا در حقیقت اصلی عالم که دور از دسترس حواس است سر انجام بشك و سرگردانی و حیرانی میکشد، گذشته از آنکه فلسفه خود رساننده ما یقین تواند بود. از همینجاست که گروهی از فلاسفه وجود مبداء اول را منکرند و خلقت جهان را جز از طریق صدقه نپندارند و قدم از ماده و لوازم آن در تمام اطوار حیات فراتر نگذارند و گروهی دیگر گویند که ما بصحت امری آنگاه میتوانیم یقین حاصل کنیم که یکی از انحاء تجارب حسی آنرا ثابت کند و چون استدلالهایی که در اثبات وجود مبداء اول میشود همگی بیک نقطه میرسند که دیگر حس و تجربه را در آنجا و در آن مقام راه نیست، بنا بر این ما نمیتوانیم بوجود او یقین حاصل کنیم و نیز به آن دلیل که تجربه وجود یا وجود این حقیقت را بر ما ثابت نمی کند بانکار وجود آن نیز قادر نیستیم. دستنهایی که خواسته اند وجود مبداء اول را ثابت کنند علاوه بر آنکه دلایلی متین و قطعی ندارند جمدهائی در مقابل این اشکال که گفته ایم از برای در میانند و بالتیجه کار فلاسفه در تحقیق حقیقت مطلق از راه استدلال یا بنفی محض و یا بشك و حیرت میکشد. عرفان همین نقطه از فلسفه حمله می کند و میگوید: نتیجه استدلالهای فلسفی از دو حال بیرون نیست و آن یا دور شدن قطعی است از مبداء انوار وجود و یا حیرت در قبول و لاقبول آن، و از همینجاست که آن متفکر بزرگ باخشی گفته است:

بای استدلالیان چو بین بود بای چو بین سخت بی تمکین بود

در فلسفه و در میان فیلسوفان استدلال و بحث و بالاخره قوه عاقله تأثیر شدید و فراوان دارد در صورتیکه در تصوف بیشتر به عاطفه اهمیت داده میشود و این فکر بارویه ای که باسکان و امثال او در فلسفه غرب داشته و گفته اند: «دل (عاطفه احساس) دلایلی دارد که عقل را بر آن آگهی نیست» بسیار شباهت دارد و از آن بهر ارباب قدیمتر و وسیع تر است. شیخ صفی الدین اردبیلی در تفسیر غزل اوحدی که بدین مطلع است:

مردم نشسته فارغ و من مبتلای دل دل دردمند شد ز که جویم دوی دل

این منظور را مفصلاً شرح داده و ما بعضی از اجزاء کلام او را در اینجا نقل میکنیم : « اهل ظاهر در غفلتند و آن ستر است و اهل تجلی اهل دلند که ایشان در عالم مکاشفه و مشاهده و معاینه اند ، آنها که در عالم سترند فارغند و از معامله اهل تجلی غافل و بر اهل دل مکاشفه و مشاهده و معاینه چیزها از اسرار الهی ظاهر شود که اگر ذره از آن بر کوه ظاهر شود ناچیز و متلاشی گردد ... دل باین معنی است که اصحاب ظاهر از آن غافلند و خلائق از دوی آنچه بردل میرسد از حق ، عاجز اند مگر که دوی دل هم از حضرت آو باشد ... روح حیوانی در عالم تکلیف است و عبورش از این عالم تکلیف باشد و عبورش در عالم عشق نباشد اما روح انسانی از عالم امر است و لامکانیست و محل عشق و معرفت اوست ، و آنچه دلست ، که نه این لحم صنوبریست ، در مرتبه و مقامی است که این روح انسانی ، که لامکانیست ، و آن عالم امر و محل عشق و معرفت ، بردل و مرتبه او غبطه خورد ... دل محل الهامات و واردات الهی است و الهامات الهی بردل وارد شود و او ترجمان آن اسرار و الهاماتست و کسی را روی آن نباشد که از رای وی روی نابد و محل سلطنت و حجة حق تعالی دل است و کسی را قدر و قدرت آن نباشد که روی از حکم او تابد و حکم از تخت روان باشد ، پس هر چه از حق تعالی بدل اولیا رسد دل ترجمان آن باشد و از حکم او تجاوز نتوان کرد و روی نتوان بیچید ... هر که اهل الله نیست و اگر نیز اهل شریعت و طریقتست چون این معامله ندارد بیگانه این معامله است و فیض و ازداتی که بدل میرسد عقل از ادراک آن قاصر است و چون قاصر باشد تعقل نتواند کردن پس عقل بگمان می بیند و اهل دل بیان و آنها که بیان می بینند بیقین می بینند و معرفت آن عارف می شوند و آنها که بعقل و گمان می بینند گاه باشد که عقل و فهم ایشان از آن قاصر آید و خلاف واقع تصور کنند و در خطای بین افتند و هر که در آن عالم خطا مانده باشد او را در خانۀ دل راه نباشد و از آن بیگانه باشد . »

متصوفه پس از آنکه بنیان طریقه انباتیون و متکسبین بر عقل و استدلال را متزلزل ساختند خود طریقه ای جدید به میان میآوردند و آن عبارتست از وصول بوجه الله از طریق کشف و شهود و اشراق یعنی رسیدن « آدمی بجائی که بجز خدا نبیند » و حقیقت وجود را که در تمام موجودات ساریست مکشوف یابد .

این حال که علاوه بر عاطفه قوه و همیه و متخیله را نیز در ایجاد آن دستی قویست از راه استدلال بهیچ روی حاصل نمیتواند شد و راه آن ریاضت و عشق است ، مراد از عشق در اینجا آن عشق پست شهوانی که مردم کوچک گرد بدان مبتلایند نیست بلکه عشقی است آسمانی و علوی و کسی که در این راه قدم مینهد

عالم را همه بدیده نیک بینی مینگرند زیرا معتقد است که کمال در همه موجودات ساریست و هر موجودی بحد استعداد خود از این منشاء وجود بهره‌ای دارد و سالک که بآن وجود و حقیقت کل عشق میورزد و او را میجوید ناچار باید به همه موجودات بدیده دوستی نگرند و همه عاشق باشد - و بالتجربه کینه و نفرت و خصمی را از سحیفه دل بزدايد و مولوی وار بافتاد و دولت بر سر صاج باشد و بهر حال جز نیک بینی پیشه‌ای دیگر ننگزیند. این گونه از سلاک همه مذاهب را نیز مانند همه افراد بدیده نیکی مینگرند و از هر يك از آنها تا آنجده که از کمال بهره دارد فایده بر میگیرند و همه را دوست میدارند زیرا همه برای وصول بیک مقصود در کوشش و کار بوده اند. وجود مطلق در عالم ماده دچار قیود گردیده است و کسی که از بی یافتن آنست باید این قیدها و رنگها را بردارد و چون چنین کرد چیزی کمی هیچ نمی نگرند و همه را بر سر صاج مبینند. اما طریق ریاضت و سلوک اصل و اساس اغلب و نزدیک تمام دبستانهای عرفانی است و تعمیم آن بسیار است و از نیروی مادر شرح تربیت متصوفه بیشتر باین طریقه نظر داریم، گذشته از آنکه دبستانهایی که بترك ریاضت شدید کمتر اهمیت داده اند باز در بسیاری از مواد تربیتی که بعد از آن می شود بسیار دبستانها شروع کرده اند. اصول تصوف و منظور کلی آن همیشه در تمام دبستانها بیک گونه بوده است منتهی در اوایل عهد ریاضت و عبادت شدتی تمامتر داشت و بعد يك چند گذشتن از سر تعصب در مذهب رواج یافت و ریاضت نیز از آن شدت پیشین کاست سپس در يك دوره دیگر تعصب مذهبی و فرقه‌ای در تصوف بر عبادت و پیروی شدید از اصول و فروع دین افزوده گشت و این حالت اخیر مخصوصاً از دوره نیموری بشدت شروع شد تا آنجا که تصوف در ایران بالاخره نحوه‌ای از تشیع شد - راه تربیت صوفیه نیز هم ه وقت با تفاوتهایی کم و بیش و مهم یکی بود از نیروی مادر شرح روش تربیتی متصوفه بای بند آن نیستیم که ضرورتاً هر آنچه را که در ضمن مطالعه احوال و کتب عرفای قرون ۸ و ۹ یافتیم مناط تحقیق قرار دهیم.

اکنون پیش از آنکه بروش تربیتی عرفا آغاز کنیم مختصری در باب خانقاه (که برای صوفیه حکم مدارس را برای طالبان عام دارد) و تشکیلات آن

و در دنباله این مقوله بحکم ضروت شرحی کوتاه در تقسیمات صوفیه مینگاریم تا تشدید خاطر را مقدمه ای باشد و آنگاه بروش خاص تربیتی صوفیه و مواد تربیتی آن شروع میکنیم.

خانقاه و تشکیلات در بادی امر که تصوف را وسعتی و متصوفه را فزونی نبود
آن شاید خانقاهای نیز وجود نداشت ولی از وقتی که عدد آنان

زیادت گرفت و برگرد هر مرادی و پیری مریدی چند جمع شدند و باستفاضه از فیضان انوار حقایق او پرداختند ناچاره جلی برای این اجتماع نیز اندک اندک پدید آمد که در آن پیران بخدمت پیر رسند. این محل همانست که به «خانقاه» موسوم شد. هر پیری و قطبی را خانقاهی خاص بود و هست که گاه از راه جانشینی بدست او رسد، و از اینرو است که خانقاهها را میتوان درست بر همان مدارس یونانی که مؤسسين هر فلسفه‌ای ایجاد کرده و بعد از خود بشاگردان خویش میداده‌اند تطبیق کرد و بدین ترتیب هر خانقاهی را بمنزله دبستانی از دبستانهای تصوف بشمار آورد. از این خانقاهها از قدیم در ایران میتوان یافت و البته اسم خانقاهها بیشتر در

کتابی که شامل احوال عرفاست میآید و ازینروی باید در اینگونه کتب جستجوی این امر بکنه پرداخت و فی المثل در اسرارالتوحید که یکی از کتب نسبتاً قدیمی در باب عرفا (و البته خاص یک عارف) میباشد از این خانقاهها زیاد میتوان یافت مثلاً در سرخس^۱ و طوس^۲ و آمل مازندران^۳ و بسیاری بلاد دیگر که یاد کردن آنها اکنون از وظیفه ما خارج است و سخن در خانقاههای معروف ایران در عصریست که ما در آن بحث می‌کنیم و اینرا نیز قبلاً باید متذکر باشیم که خانقاهها را از نظر کیفیات ظاهرا باهم چندان فرق نبود و نیز برخی از خانقاههای مهم که مؤسس آنها از ایرانیان روشن فکر عصر بودند در خارج از ایران تشکیل شد و مهمترین این خانقاهها بلکه یکی از مهمترین دبستانهای متصوفه در عالم اسلامی خانقاه مولوی در قونیه است که انوار حقایق منوی، کتاب بی نظیر و بلکه کتاب شوق و ذوق و عشق و حقیقت و یا اگر باغراق زرقه باشیم کتاب الله‌نانی، از گوشه آن ساطع شده

و بر جهان پرتو انداخته است. بهر حال چون جمله خانقاهها را تقریباً یکنوع تشکیلات بوده است اگر ما از تشکیلات هر یک از خانقاههای این عصر اطلاع یابیم چنانست که گویی از تشکیلات سایر آنها نیز اطلاع یافته ایم، فقط مرشدان بعضی از خانقاهها در طریق وصول بمبدأ وجود راهی خاص داشتند ولی جمله اینها باز در یک سلسله از اصول شریک بودند.

از خانقاههای این عصر که در باب آن بحث میکنیم در کتب زیاد میتوان نام دید، در صفة الصفا از خوانق بلاذیران و مخصوصاً خانقاه شیخ زاهد گیلانی که پرورشگاه شیخ صفی الدین اردبیلی بود نام برده میشود و این بطوطه از این خانقاهها و زاویهها در ایران بسیار دیده و از آنها در ضمن ذکر بسیاری از بلاد ایران از حدود خوزستان گرفته تا بلاد خوارزم اسم میبرد^۱ و این خانقاهها گاه با اسم زاویه و گاه با اسم مدرسه^۲ و نیز گاه با اسم رباط^۳ خوانده میشد، منتهی هر یک از اینها را اختلاقی با کلمه و مفهوم واقعی خانقاه است و روی هم رفته خانقاه بیشتر مخصوص بهر قوه صوفیه و پرورش آنان در خدمت شیخ است.

بعضی از پادشاهان مغول همچنانکه مدارس مهمی تأسیس کردند بایجاد خانقاه نیز همت گماشتند و چنانکه قبلا در ذکر مدارس گذشت مهمترین این خانقاهها یکی خانقاهی است که غازان خان در شب غازان ترتیب داد و یکی خانقاهی است که او اجایتو در سلطانیه ایجاد کرد و این خان رادر همدان نیز خانقاهی بود و ادیب عبدالله و صاف الحضرة در این باب گوید: «و دیگر عمارت بسیار در اطراف ممالک بنا فرمود بتخصیص خانقاه همدان که امروز آرام جای مقیم و طاری و قدمگاه مسافران و مجتازان آفاق است و از ارتقاعات موقوفات آن علی مر الزمان خوان نهاده و سفره خدمت پیش آینده و رونده مغول و مسلمان گشاده»^۴ اما صاحب حبیب السیر عمارت خانقاه همدان را

۱ - رجوع شود بر حله این بطوطه ص ۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۳۶ -

۲۵۲ - ۲۳۲ و غیره از جزء اول .

۲ - ایضا ص ۱۲۱ .

۳ - تاریخ مغول آقای اقبال .

۴ - نقل باختصار از تاریخ و صاف ص ۳۸۶ .

بغازان نسبت میدهد و میگوید که «غازان شرط کرد که در ماهی دو نوبت متصوفه و خوانندگان جمع آمده و خوانندگی و سماع کنند و در آن جهت ایشان اطعمه و حلوا پزند» این گونه خانقاهها بیشتر ولی نه کاملاً بمفهوم زاویهها نزدیکند.

وزرای مغول نیز از بیروی خانان باز نایستادند و نوبت خود خانقاههایی ایجاد کردند و از آنجمله است خانقاههایی که رشیدالدین فضل الله در سلطانیه و تبریز بنا کرد و خانقاهی که پسر او غیاث الدین در سرخاب تبریز ساخت.^۲

در دوره تیموری نیز خانقاه فراوان و بلکه فراوان تر از دوره چنگیزیست. سلسله‌ای مهم از سلسله‌های عرفانی مانند «نقشبندیه» و «نعمه اللهی» و «نور بخشیه» در این دوره پیدا شده است و پیداست که اینان جمله‌گی را خانقاه بود و علاوه بر این جمله امرای تیموری نیز خود خانقاههایی بنا کردند و از آنجمله است خانقاهی که امیر زاده محمد سلطان در بخارا ایجاد کرد^۳ و بهر حال ما در باب خانقاههایی که در این ایام در ایران وجود داشت بیش از این سخن نمی‌گوئیم چه از این دلایل نقلی گذشته بدون شك در ایران چه قبل از مغول و چه بعد از مغول خانقاه بسیار است و امر او بزرگان مخصوصاً از قرن هفتم بعد خانقاههای فراوان بنا نهادند و املاك بسیار بر آنها وقف کردند و بهترین مأخذ برای اطلاع بر وجود خانقاههای متعدد و بی شمار شروح احوالی است که برای عرفا نوشته شد مثل تذکره الاولیاء، اسرار التوحید، نفحات الانس، صفوة الصفا، بستان السیاحه و بسیاری کتب دیگر.

خانقاهها چنانکه از مطالعه در احوال صوفیان بخوبی میتوان دریافت بچند قسمت تقسیم میشود که يك قسمت مفصل از آن تالار وسیعی بشکل ایوان و امثال آن بود خاص مواعع عمومی مثل ذکر بطور جمع و با سماع و یا گرد آمدن برای خوراك و امثال این مواقع بنام جماعت خانه^۳ قسمت دیگر زوایا و حجرات متعددی بود مخصوص بر و سلاک و خدام و علاوه بر این جمله زاویه و خانقاه را مطبخ و امثال این چیزها که از لوازم هر جاست بود. زاویه شیخ محل عبادت و تفکر و پذیرائی وی بود و کسی را جز خدام

۱ — حبیب السیر ج ۳ ص ۱۰۸

۲ — رجوع شود بشماره اول سال سوم همین مجله موضوع مدارس؛ و صفوة الصفا صفحات

۳ — نفحات الانس ص ۲۷۷ — ۲۷۸

که بخندمت و برستاری پیر میرفتند بی اجازت حق ورود بآنها نبود. معمولاً هر شیخی را در خانقاه خادمی خاص بود چنانکه خادم ابو سعید حسن مؤدب نام داشت و خادم شیخ زاهد گیلانی محمد خلیلان نام داشت و خادم صفی الدین صلاح نامی بود این خادمان اغلب رابطه بین صوفیان و پیر بودند و نیز اداره امور خانقاه و ارتباط آن با خارج در دست ایشان بود و برستاری شیوخ و پیروان او می کردند در حاضر کردن غذا و چیزهای دیگر. علاوه بر خادم خاص «جماعت خادمان» مرکب از خدام جزء برای طبخ و پاپا کیزه داشتن خانقاه و رسیدگی بامور جزئی سالکین و امانت اینها نیز در هر خانقاه بودند. دسته دیگری از زوایا مخصوص سالکین بود که در آن «خلوت» میکردند و بر ریاضت و سلوک مشغول میشدند^۱.

عواید خانقاهها از محل موقوفات (چنانکه دیده شد) و گاه از کمک‌هایی که افراد میکردند^۲ بدست می‌آمد و علاوه بر این دسته‌ای از دبستانها مانند دبستان مولوی و صفی الدین بکار و دسترنج و زندگی از طریق کوشش و مجاهدت معتقد بودند و سالکین در عین ریاضت و مجاهدت کارهای روزانه کسبی نیز میکردند^۳ و شیخ صفی الدین خود بامور زراعتی خویش نیز رسیدگی میکرد^۴.

- ۱- رجوع شود بصفوة الصفا صفحات ۲۸-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۵-۱۲۶ و غیره.
 و اسرار التوحید و نجات الانس موارد مختلف.
 ۲- صفوة الصفا ص ۱۲۳ و ۳۰۰ و موارد دیگر. اسرار التوحید ص ۸۷ و موارد دیگر.
 ۳- صفوة الصفا ص ۱۲۰.
 ۴- صفوة الصفا ص ۲۸۶ و ۲۹۱ و ۳۰۲ و غیره.

از صدف یادگیر نکتهٔ حلم

هر که زهرت دهد شکر بخشش	بانو گویم که چیست غایت حلم
هر که سنگت زند نمر بخشش	کم مباش از درخت سایه فکن
همچو کان کریم زر بخشش	هر که بخراشدت جگر بجفا
آنکه برآد سرت گهر بخشش	از صدف یادگیر نکتهٔ حلم

«ابن یمین»